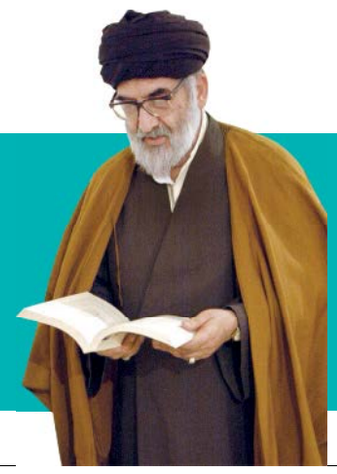

چند لحظه مهم از ادبیات ایران در سال ۹۸ را روی نوار زمان بررسی کرده‌ایم

ناگهان آخر این شاهنامه ویروسی شد!

ادبیات ایران و جهان در سالی که گذشت، گاهی روشن و رنگین بود و گاهی هم همراه با لکه‌هایی سیاه؛ درست مثل این نقاشی آبستره از پورانا نورا

۱۰-۱۱

یادداشت:
محمدتقی حاجی‌موسی
عضو شورای سردبیری

ما فقط می ترسیم

یک سال پیش، قطعه آهنگی در فضای مجازی منتشر شد که خیلی زود جایش را در آلبوم موسیقی و دستگاه پخش موسیقی خودروی جوان‌ها و البته خانواده‌ها باز کرد. ترانه ای که ساسی می‌خواند هیچ ارزش هنری نداشت اما ریتمش باب میل خیلی‌ها بود. خیلی‌ها که دوست داشتند آهنگ شادگوش کنند. وقتی این ترانه همه جا پیچید یک دفعه همه رسانه‌های رسمی و دلسوزان هنر و خیلی‌های دیگر نسبت به آن اعتراض کردند که این چیست و چرا گوش می‌کنید و خواننده اش فلان است و... خود ما هم اینجا در روزنامه جام جم گزارشی کار کردیم با همین مواردی که ذکرش رفت. درست بعد از روزی که بچه‌های یک مدرسه دخترانه، ترانه را همخوانی کردند و ویدئوی بالا و پایین پریدن بچه‌های خردسال همراه با همخوانی آن همه جا پخش شد. از سال پیش تا همین حالا، دیگر کمتر کسی است که این ترانه را گوش دهد. اما تکه کلامهایش هنوز توی دهان خیلی از ما می چرخد. فرقی نمی کند مذهبی یا غیرمذهبی یا هر خط کشی دیگری. حالا «جون بابا» یک تکه کلام عادی است.

چند روز است که ساسی دوباره قطعه آهنگی منتشر کرده که در آن مرزهای اخلاق را جابه‌جا کرده و همه می‌دانیم چرا این کار را کرده و همه می‌دانیم خانواده‌ها نباید بگذارند کودکان این قطعه را بشنوند چرا که حتی در غرب هم چنین مضمون‌هایی برای کودکان ممنوعه به حساب می آید و رده‌بندی سنی برخلاف اینجا در آن طرف دنیا خیلی چیز جدی است. همه اینها را ما می دانیم. اما این را حواسمان نیست که ما، یعنی همه کسانی که دلشان برای فرهنگ این کشور (علی‌الظاهر حتی) می سوزد و جمعیت مان چندین میلیون نفر است، به اندازه ساسی و گروهش که نهایتا ۲۰ نفر هستند به یک میزان زمان داشته ایم. (این را هم حواسم هست که شاید ساسی از جایی پول می گیرد و فلان و...) ولی واقعیت این است که در تمام این مدت، احتمالا ساسی و گروهش به فکر این بوده اند که چطور به ما و خانواده و بچه‌های ما حمله کنند و این طرف در ایران ما همه خواب بوده ایم! حواسمان به هزار چیز به درد نخور بود. هزارتا دعوای الکی و بی انتها و حواسمان نبود که باید به فکر خودمان و بچه‌هایمان باشیم. حواسمان نبود که اگر خودمان کاری نکنیم بقیه کاری می کنند که ممکن است خوشمان نیاد.

از وقتی یادم می آید معمولا همین طور بوده. هر وقت یک پدیده جدید آمده و اتفاق عجیبی رخ داده که با آن مخالف بوده ایم، فقط ترسیده ایم. ترسیده ایم و این ترس مان را هی فریاد زده ایم و وقتی آبها از آسیاب افتاده رفته ایم پی کارمان و بعد دوباره این چرخه تکرار شده. حالا انتشار این قطعه جدید هم با ما همین کار را کرده. دوباره ترسیده‌ایم نکند بچه‌ها این حرفها را بشنوند و بپرسند و یاد بگیرند و عمل کنند. منتهی یقین دارم که باز در همین حد باقی می مانیم و هیچ کاری نمی کنیم. همان چیزی که ساسی و دوستانش دوست دارند.

رضا امیرخانی با حضور در یک برنامه لایو اینستاگرامی از کرونا و نیم دانگ پیونگ یانگ حرف زد

می‌خواهند کرونا را هم به ما ربط بدهند!

زینب مرتضایی‌فرد
فرهنگ

جیوگی در اینستاگرام هر شب یک برنامه لایو دارد، برنامه ای که مخاطبان آن را دنبال کرده و درباره کرونا و دیگر اتفاقات روز، نظر کارشناسان مهمان را می شنوند. میلاد دخانچی پنجشنبه‌شب، رضا امیرخانی نویسنده که کتاب تازه اش این روزها بسیاری را به خود جلب کرده را دعوت کرده بود و با او درباره موضوعات مختلفی صحبت کرد که در ادامه بخش‌هایی از آن را با هم مرور می کنیم.

روزهای سخت کرونا

رضا امیرخانی در شب تولد حضرت علی (ع) مهمان این برنامه شده بود. پس صحبت‌ها با همین موضوع شروع شد؛ پدر بودن در روزگار کرونا. او در این باره گفت: خیلی سخت است در این روزها پدر بودن، هم باید بتوانی فضای آرامی برای بچه‌ها فراهم کنی و هم بتوانی آنها را با شرایط و ترس‌های آن روبه رو کنی تا مراقب باشند.

امیرخانی با این حال تاکید کرد که باید هم با اضطراب‌های کرونا روبه رو باشیم و بدانیم در چه وضعیت سختی زندگی می کنیم و هم حواسمان باشد در این روزهای خطرناک گذران زندگی مان شاد و با معنی باشد.

مواجهه جامعه ما با کرونا هم عجیب است، یک بخش جامعه آن را بسیار جدی گرفته اند و بخش دیگر عین خیالشان هم نیست که چه می گذرد. امیرخانی دراین باره می گوید: من شخصا با اضطراب و وسواس مشکل دارم. در چنین مواردی هم خیلی جدی نمی گیرم اما این بار موضوع فرق دارد و تصور این که می توانیم ناقل باشیم ما را با مسئولیت اجتماعی سنگینی روبه رو می کند.

دخانچی سوالش از امیرخانی درباره آنهایی است که جدی نگرفته‌اند. وقتی می پرسد چرا یک بخش جامعه در این حد بی خیال است، امیرخانی این‌طور پاسخ می دهد: یکی از دوستانم سوار تاکسی شده و راننده تاکسی گفته «کار خودشونه ما ملت کرونا بگیری نبودیم.» اما وقتی با مواردی از نزدیک روبه‌رو می‌شویم کم کم تصوراتمان تغییر می کند. من وقتی شنیدم یکی از آشنایانم با کرونا فوت کرده، تدابیر تازه ای اندیشیدم. هر چه شرایط پیش می رود رفتارهایمان بیشتر تغییر کرده و شبیه هم می شود.

او ادامه داد: این روزها کرونا در حال ایجاد همشکلی در جهان است و مثلا وقتی در ایران و آمریکا ماسک پیدا نمی شود، مردم با شرایط یکسان روبه‌رو شده و رفتارهایشان به هم نزدیک می شود.

نگاه‌های متفاوتی هم وجود دارد، برخی می گویند کرونا کار آمریکاست تا اقتصاد چین را فلج کند و برخی دیگر هم بر این عقیده اند که طبیعت علیه انسان طغیان کرده تا نشانش دهد عقل مدرن نمی تواند همه چیز را کنترل کند و وقتی دخانچی این دو دیدگاه را مطرح می کند، امیرخانی هم تحلیل جالبی ارائه می کند. او می گوید: من با نگاه دوم موافق هستم و با خودم می گویم گاهی خدا کارهایی می کند تا به ما بفهماند همه دنیا نمی تواند مال ما باشد اما اتفاقات امروز را باید از جنبه دیگری هم نگریست. شاید فکر کنید امیرخانی در این مرحله رفته سراغ مقصر دانستن آمریکا و پر و بال دادن به رویکرد اول، اما اینطور نیست.

او موضوع را از زاویه دیگری نگاه کرد که بسیار عجیب و تامل‌برانگیز است. او گفت: رسانه‌های جهان در حال مخابره دائم این هستند که ایرانی‌ها با سفرهایشان کرونا را به دیگر کشورها می برند، در ایران تحریم‌شده‌ای که اغلب مردم توان سفر خارجی ندارند زندگی می کنیم و مدام می‌شنویم ایرانی‌ها مشغول شیوع کرونا در جهان هستند. این یک اتفاق برنامه ریزی شده است که در حال ایجاد یک همدلی معنوی در مردم جهان است تا برای تحریم ایران همدل شوند. این اتفاق خطرناکی است و ایجاد این همدلی معنوی را باید عمیق‌تر نگریست!

سفر به کشور ممنوعه

کره شمالی از کشورهای عجیب دنیاست که بسیار درباره اش می شنویم. برخی می گویند ادامه تحریم‌ها ایران را شبیه کره شمالی خواهد کرد و برخی هم این فرضیه را محال می دانند. این روزها «نیم دانگ پیونگ یانگ» امیرخانی منتشر شده است، سفرنامه‌ای که پس از سفر این نویسنده به کره شمالی نوشته شده است. او درباره این کتاب می گوید: هر مالکیتی شش دانگ دارد، من نیم دانگ کره شمالی را دیدم و به همین دلیل هم عنوان کتاب را این‌طور انتخاب کرده‌ام.

او درباره این سفر توضیح می دهد: همیشه به این فکر می کردم که مردم ما نیاز دارند بدانند نسبت‌مان با کره شمالی چیست، به همین دلیل هم در ده سال گذشته تلاش کردم راهی این کشور شوم اما هر بار موفق نمی شدم. تا اینکه با هزینه شخصی‌ام همراه با یک تیم مستندساز سیاسی به این کشور رفتم. بعدتر هم در ارتباطی که توانستم با معاون آقای اون برقرار کنم، دوباره راهی این کشور شدم و سفرنامه‌ام را نوشتم.

کره شمالی چه خبر؟

امیرخانی در این کتاب سعی کرده بیشتر روایت کننده باشد و کمتر تحلیل ارائه دهد. او می گوید: نمی دانم وضع زندان یا اعدامی‌ها در کره شمالی چطور است، آنچه دیدم را نوشتم و به نظرم کتاب برای شناخت از کره کافی است. اما باید بگویم با سفرنامه ای شاد و جذاب روبه رو نیستیم. من در این کتاب سعی کردم نشان دهم انسان کره شمالی چه شکلی است، چطور فکر می کند و چه جهانی دارد. نتیجه هم این بود که دیدم این انسان خیلی بسته است، هویت فردی ندارد و همه چیز جمعی است.

این نویسنده با تاکید بر تاثیرگذاری مهم حزب بر اتفاقات کره شمالی می گوید: در این کشور دیکتاتوری فردی حاکم نیست. همه چیز دست حزب است که لایه بندی و ساختار دقیق دارد و برای همین ادامه پیدا کرده است. یعنی با استبداد حزبی روبه‌روییم نه فردی.

مردم کره شمالی هم از دیدگاه امیرخانی جالب هستند. اگر از آنها بپرسی در کشورتان مردم چگونه‌اند، می گویند ما خوشحال‌ترین مردم جهان هستیم. مگر سرود ملی ما را نشنیده‌اید؟ به گفته این نویسنده مردم قدرت انتخاب ندارند، نه در پوشش، نه صحبت کردن و نه غذا خوردن!

آیا ما کره شمالی می شویم؟ این سوال مدام مطرح می شود و امیرخانی هم تا حد زیادی با شکل گیری همین سوال نسبت به کره شمالی حساس شده است. او توضیحات مفصلی درباره شباهت و تفاوت ایران و کره شمالی با هم ارائه کرده و می گوید: ما کره شمالی نمی‌شویم اگر همه تلاش کنیم با دنیا حرف بزنیم.

پشت صحنه

زندگی پیروز است

«دوستان! جنگی دهشتناک درگرفته است با دشمنی که شما او را نمی‌بینید و او شما را می‌بیند. در جبهه‌ای به وسعت و گستردگی عالم و عالمیان. مشرق تا به مغرب. همه کس از زن و مرد و پیر و برنا درگیر این جنگند. غمِ آن انبوهِ جماعتی بر دل من نشسته است که برای ادامه زندگی محتاج کار روزانه‌اند. کارگران دستمزدبگیر، در سطوح مختلف، پشت میز اداره، پشت فرمان خودرو، پای ماشین کارگاه، کارگرانی که باید تمام روز را با خاک و گِل و سنگ و سیمان پنجه درافکنند تا بتوانند دَم غروب قوت لایموتی برای زن و بچه خود ببرند. یقین دارم که توقف فعالیت‌ها عرصه را بر آنان تنگتر خواهد کرد. به فکر آنان باشیم. مردان و زنان باشرف و آبروداری را که در تنگنا افتاده‌اند فراموش نکنیم. روزگار بدی است. اما اصلا و ابدا شک نکنید که در جنگ میان مرگ و زندگی زندگی پیروز خواهد شد».

این‌ها کلمات شریف مردی بزرگ است که پیغام دیروزش، آبی بود بر آتشی که این روزها به جانمان افتاده است؛ محمدعلی موحد را می‌گوییم؛ پیر ادبیات و عرفان ایران که پیغامش را این‌طور به پایان رساند: «مبادا که جوان‌ها بی‌حوصله شوند و بی‌تابی نمایند. به نظرم جهان آبستن حوادث شگرفی است. امروز که هستیم به وظیفه‌ی وجدانی خود عمل کنیم و امید را از دست ندهیم. فردای روشن‌تری در راه است. چه باک اگر من نبینمش، دیگرانش خواهند دید».

چقدر دلگرم‌کننده... چقدر خوب که شما هستید و سایه‌تان بر سر ماست هنوز حضرت استاد. زنده باشید.

در صفحه‌ای که پیش رو دارید، یعنی صفحه ۹، از گفت‌وگوی زنده اینستاگرامی رضا امیرخانی با میلاد دخانچی نوشته‌ایم؛ امیرخانی که سفرنامه کره شمالی‌اش را همین روزها و در بازار خراب کتاب منتشر کرده، در روزهای تعطیلی جلسات مرتبط با ادبیات، سر از لایو اینستاگرام درآورده.

از رضا امیرخانی گفتیم، این را هم بگوییم که جنابشان، علاوه بر صفحه ۹ امروز جام جم، در صفحه ۱۰ و ۱۱ نیز حضور گرمی دارند؛ دو صفحه‌ای که صابر محمدی آن را تدارک دیده برای مرور چند لحظه مهم از ادبیات ایران و جهان در سال ۱۳۹۸.

گزارش پایان سالی محمدی، علاوه بر یک تایم‌لاین مفصل، مشتمل بر سه گزارش دیگر هم هست؛ عناوین ادبیات ایران در سال ۹۸، نگاهی به چند عدد در این سال عجیب و نیز مرور عملکرد چهار چهره ادبیات ایران. این دو صفحه را بخوانید تا بدانید ادبیات ایران و جهان در سالی که پشت سر می‌گذاریم، دست کی بود.

در صفحه آخر گروه فرهنگ، یعنی صفحه ۱۲، محمدرضا کایینی این بار سراغ از مرحوم سیدهادی خسروشاهی و کارنامه پربار فرهنگی و سیاسی او گرفته است.